

چالش‌ها و راه‌کارهای فرهنگی و اجتماعی فراروی تحقق حقوق

شهروندی در افغانستان

سید حسین حسینی^۱

چکیده

در جوامعی که حقوق بشری شهروندان به آنان داده نمی‌شود یا از این حقوق محافظت نمی‌شود، افراد و گروه‌ها در این جوامع برای رهایی از استبداد یا دستیابی به عدالت یا برای رسیدن به حقوقشان، ناگزیر به راه‌های خشونت‌آمیز متوسل می‌شوند. این‌گونه جوامع که افغانستان یکی از نمونه‌های آن است، به‌جای پذیرش نظریات و خواست‌های مختلف، تلاش می‌شود که خواست‌های جامعه انکار یا سرکوب شود. پژوهش پیش رو که با روش کتابخانه‌ای از نوع توصیفی-تحلیلی انجام شده است، درصدد پاسخ به این سؤال تنظیم شده که چالش‌های اقتصادی و امنیتی فراروی تحقق حقوق بشر در افغانستان چیست؟ هم‌چنین راهکارها و پیشنهادهای تحقق بهتر این چالش‌ها در افغانستان چیست؟ یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که از بزرگ‌ترین چالش‌هایی که جامعه افغانستان را آزار می‌دهد، جرائم علیه زنان است. آزار و اذیت زنان، وابستگی به سنت‌ها و عرف‌های زن‌ستیزانه، خشونت‌های خانگی، مبنای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارند. برای مقابله با این پدیده به‌منظور دفاع و حمایت از زنان قربانی جرم، نیازمند طرح برنامه‌های گسترده، تخصصی و چندجانبه است تا بتوان به یک سازوکار اصلاحی در این راستا رسید.

کلیدواژه‌ها: چالش، فساد، زنان، حقوق بشر، افغانستان، فرهنگی، اجتماعی

۱. دکترای حقوق بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.



مقدمه

حقوق بشر، متضمن حقوق دارای ماهیت ذاتی است. این حقوق وابسته به افراد، زمان، مکان یا شرایط خاصی نیست و صرف نظر از ملیت، نژاد، جنسیت، رنگ، مذهب، زبان یا سایر وضعیت‌های دیگر به تمام انبای بشری تعلق دارد. هدف حقوق بشر، حمایت از حیثیت و کرامت افراد است. حقوق بشر نیز مانند هر علم دیگری از تحولات به دور نبوده و در بستر زمان تکامل یافته است. با انعقاد میثاقین (میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) و پیوستن اکثریت دولت‌ها به آن، امروزه دیگر بسیاری از حق‌های مندرج در این معاهدات به جایگاه عرفی دست یافته‌اند و برای دولت‌هایی که عضو این میثاقین نیستند، نیز الزام‌آور تلقی می‌شوند و حتی برخی از حق‌های بشری (مانند منع شکنجه) از ماهیت قاعده‌آمده برخوردار گشته‌اند.^۱

بدون شک پیشرفت، عقب‌ماندگی و ناامنی در کنار عوامل دیگر ریشه در سوابق کاری آن‌ها در عرصه آموزش و پرورش دارد. تعلیم و تربیه و آموزش و پرورش مفهومی است که در ظاهر ساده به نظر می‌رسد اما با تأمل بیشتر زوایای مختلف آن برای انسان رخ نموده، پیچیدگی آن معلوم می‌گردد. حال آنکه سرمایه دانش، بسیار مهم‌تر از سرمایه تولید است. پذیرش حقوق بشر همراه با گسترش نهادهای آموزشی بوده است؛ بدین معنا که آگاهی سبب دانایی شهروندان از حقوق و وجایب شان شده است. آگاهی مهم‌ترین ابزار تحریک‌کننده مردم، برای رعایت و مبارزه به‌منظور کسب حقوقشان بوده است. باید توجه داشت که گسترش نهادهای آموزشی، تنها به‌صورت کمی مطرح نیست، بلکه گسترش کیفی مهم‌تر از رشد کمی است؛ زیرا رشد کیفی نهادهای آموزشی، باعث دگرگونی مثبت می‌گردد.

در هر جامعه و کشوری مشکلات و چالش‌هایی در جهت تحقق حقوق بشر وجود دارد که نسبت به کشورهای دیگر متفاوت است. افغانستان نیز با توجه به شرایط

1. Buergenthal, International Human Rights, west publication co, U.S.A, 1995., Lauter Pacht, International Law and Human Rights, USA.stern and sons, 1986, Meron, T, Human Rights in International Law, clarendon press, oxford, 1991.



سیاسی و موقعیت استراتژیک آن از نظر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با چالش‌های اساسی روبه‌رو است. این چالش‌ها تقریباً در تمام ولایت‌های افغانستان وجود دارد و ما در صدد این هستیم که این چالش‌ها را در کل کشور مورد مذاقه و کنکاش قرار دهیم تا به یک راهکار مناسب برای حل چالش‌های موجود دست یابیم.

سؤال اصلی این پژوهش این است که چالش‌های فرهنگی و اجتماعی فراروی تحقّق حقوق بشر در افغانستان چیست؟ و نیز راهکارها و پیشنهادهای تحقّق بهتر این چالش‌ها در افغانستان چیست؟ پژوهش پیش رو، در زمینه‌های اجرای عدالت و مبارزه با معافیت از مجازات، حقوق زنان، ظرفیت‌سازی در نهادهای دولتی، برگزاری کارگاه‌ها در مورد مطابقت حقوق اساسی شهروندان در قوانین داخلی و میثاق‌های بین‌المللی، راهکاری سودمند برای استقرار حقوق بشر در افغانستان، بالا بردن سطح دانش و افکار عامه نسبت به حقوق و امتیازات اجتماعی و فردی شهروندان به خصوص جایگاه و موقعیت حقوقی زنان در روابط خانوادگی و اجتماعی و... راهکارها و پیشنهادهایی ارائه نموده است.

۱. چالش‌های فرهنگی

حقوق بشر به خصوص مرحله اجرا و تطبیق آن، به‌عنوان اصلی‌ترین مبحث موردنظر کشورهای رو به ترقی، از جمله افغانستان است که به دلیل عدم رشد فرهنگی و سایر محدودیت‌های مسلط بر جامعه، در تطبیق و اجرای خود با چالش‌هایی مواجه است. در ادامه برخی از مهم‌ترین چالش‌ها را بررسی می‌کنیم:

۱-۱. عرف و آداب و رسوم نادرست

رسم و رواج‌های بومی عبارت است از عملکردهای محلی و محیطی افراد یک محدوده جغرافیایی که در حوزه خویش می‌تواند منحصر به افراد آن حوزه باشد. این رسم و رواج‌ها را می‌توان ناشی از عدم برخورد و نداشتن مراودات و ارتباطات مردم آن حوزه به حوزه‌های دیگر دانست. در این اجتماعات قانون نمی‌تواند نقش عمده داشته باشد، بلکه تصمیمات افراد محل، حیثیت و هویت قانون را به خود می‌گیرد.



از گذشته‌های دور میان اتباع افغانستان، آداب و رسم و رواج‌های غلطی نسبت به زنان وجود دارد. همین مسئله باعث زیر پا شدن حقوق زنان می‌گردد. به‌عنوان نمونه چند مورد را نام می‌گیریم:

الف. در برخی از نقاط کشور، زنان حق تحصیل ندارند.

ب. در برخی از نقاط کشور زنان حق کار خارج از منزل ندارند.

ج. در برخی از نقاط کشور زنان حق تصمیم‌گیری در امور زندگی خود را ندارند.

د. در برخی از مناطق زنان حق انتخاب ندارند.

ریشه بسیاری از موارد یادشده، رسم و رواج‌های غلط حاکم بر جامعه است.

(عطایی، ۱۳۸۸: شماره ۱۴)

۱-۲. شکاف و تعارض گروهی

شکاف قومی، مذهبی، نژادی و زبانی از مهم‌ترین و فعال‌ترین شکاف‌های اجتماعی در افغانستان است که گروه‌بندی‌های متعدد انسانی را به وجود آورده‌اند. دلیل برجسته و فعال بودن این گروه‌بندی‌ها در جوامع سنتی مثل افغانستان این است که مردم پیش از آنکه خود را متعلق به کشور بدانند، به گروه قومی و مذهبی احساس وابستگی می‌کنند. به عبارت دیگر «افغانستانی پیش از آنکه افغانستان را بشناسد و از طریق هویت ملی به آن وابسته باشد، افغانستانی بودن و هویت خویش را در تعریف قومی خود از پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک می‌شناسد». شکاف‌های قومی، مذهبی، نژادی و زبانی در افغانستان، بر روابط اجتماعی و سیاسی بسیار مؤثر است.

تحلیل و بررسی سیاسی، حکومت و حقوق در این کشور، بدون فهم این شکاف‌ها و تأثیرات آن امکان ندارد. از سوی دیگر، در برخی موارد، وقتی شکاف‌های اجتماعی متراکم می‌شود، تأثیرات اجتماعی آن بیشتر آشکار می‌گردد؛ زیرا پتانسیل کشمکش‌های اجتماعی افزایش می‌یابد. برعکس وقتی شکاف‌های اجتماعی یکدیگر را قطع کنند، با توجه به افزایش نقاط مشترک گروه‌بندی‌های اجتماعی، زمینه منازعه اجتماعی کاهش می‌یابد. (قاسم‌زاده، ۱۳۸۲: ۳۰۵)



نکته قابل تأمل این است که نفس وجود اقوام متعدد مانع تحقق حقوق بشر و شهروندی نیست و حتی می‌تواند با پیش‌بینی و تقویت بسترهای فرهنگی، جامعه‌شناختی و قانونی لازم (با عبرت از کشورهای کثرت‌گرا) زمینه بروز استعدادهای متفاوت و ترقی جامعه را فراهم آورد؛ اما متأسفانه پایین بودن سطح شعور سیاسی از یک طرف و فقدان ساختار مقتدر سیاسی و هوشیار از طرف دیگر، تفاوت‌های قومی که تجلی استعدادهای متفاوت‌اند را به محملی برای بروز تنش‌های قومی، عدم شکل‌گیری مفهوم ملت و درنهایت نقض یکی از اصول اساسی بشری یعنی اصل برابری بدل ساخته است.

محرومیت اجتماعی گروه‌های قومی، مذهبی، نژادی و زبانی در افغانستان، زمینه را برای تنازع و کشمکش‌های گروهی بر محورهای یاد شده فراهم کرده است. از دیدگاه برخی تحلیل‌گران نابرابری و تبعیض نهادینه شده که معمولاً سیاست عمومی، آن را تشدید می‌کند، یکی از بزرگ‌ترین علائم هشدار دهنده بروز خشونت است. (سیسک، ۱۳۷۹: ۵۱) از این‌رو شکاف گروه‌های قومی، نژادی و مذهبی هنوز به‌عنوان یک عامل فعال تنش و رفتار تبعیض‌آمیز ناقض حقوق شهروندی است.

۱-۳. بی‌سوادی

حق تحصیل به‌عنوان یک حق مسلم به شکلی جدانشدنی به حق آموزش به‌عنوان توانمند شدن مرتبط است. حق زنان به تحصیل، چه به‌عنوان یک حق مسلم و چه به‌عنوان عامل توانمند شدن، در کنوانسیون حذف تمامی تبعیضات علیه زنان (۱۹۷۹) به تصویب رسید. در این کنوانسیون مقرراتی برای کشورهای عضو برقرار شد تا تمامی روش‌های مناسب را برای حذف تبعیض علیه زنان به‌منظور اطمینان از اینکه آنان دارای حقوق مساوی با مردان در زمینه دسترسی به آموزش هستند و به‌خصوص بر مبنای تساوی مردان و زنان دسترسی به آموزش در همه سطوح و در تمامی اشکال وجود دارد، به کار گیرند.

در افغانستان نهادهای آموزشی به‌صورت کمی رشد قابل ملاحظه‌ای نموده است؛ اما رشد کمی همراه با رشد کیفی نبوده است. به همین خاطر بسیاری از شهروندان

آگاهی از حقوق و وجایب اساسی خود و از حقوق بشر آگاهی ندارند. عدم آگاهی شهروندان باعث می‌شود که در برابر نقض حقوق بشر سکوت نمایند. بنابراین می‌توان گفت که یکی از دلایل اساسی و جدی نقض حقوق بشر عدم آگاهی شهروندان است. درصد بسیار بالایی از مردم افغانستان از بی‌سوادی رنج می‌برند. امروز به عقیده بسیاری، پایین بودن سطح سواد اولاً باعث بیکاری و ثانیاً باعث ارتکاب جرائم می‌شود. بالا بودن سطح تعلیم و تربیه در تمام کشور نتایج قابل ملاحظه‌ای در ایجاد حاکمیت قانون و پیشرفت کشور داشته است. در جامعه‌ای که افراد، آگاه و باسواد باشند، قدرت در دستان مردمانش است و سودجویان و زورگویان فرصتی برای عملی ساختن افکار ضد انسانی خود پیدا نمی‌کنند. زنان و دختران تحصیل کرده اغلب به‌عنوان افرادی در نظر گرفته می‌شوند که تحصیلات آنان منافع مثبت بسیاری برای آنان، فرزندان آنان و جامعه داده است. زنان تحصیل کرده می‌توانند در توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشورها مشارکت و همکاری داشته باشند. به آموزش زنان و دختران باید به‌جای منافع بالقوه‌ای که برای فرزندان و جامعه خود دارد، قبل از هر چیز عنوان یک ضرورت حقوق بشری نگریست.

۱-۴. ساختار قبیله‌ای

مهم‌ترین دلیل نقض حقوق بشر در افغانستان ساختار اجتماعی است. ساختار اجتماعی یک ساختار قبیله‌ای است که در آن بیشتر روابط بر اساس سلسله‌مراتب است. موقعیت و پایگاه اجتماعی در جامعه قبیله‌ای، انتصابی است. به عبارت دیگر انسان‌های قبیله‌ای جدا از به ارث بردن مال و اموال، مقام‌ها را نیز به ارث می‌برند. وجود سلسله‌مراتب و کسب موقعیت‌ها بر اساس انتصاب بیانگر آن است که در جامعه قبیله‌ای برابری به‌عنوان مؤلفه‌ای اساسی حقوق بشر جایگاه خاصی ندارد؛ زیرا باورهای قبیله‌ای بر این اصل استوار است که روابط باید سلسله‌مراتبی باشد. در این روابط زنان در پایین‌ترین رتبه قرار دارند؛ زیرا مقام‌ها و اموال بیش از آنکه به زن برسد، بیشتر به جنس مذکر می‌رسد. به همین خاطر زن در جایگاه و رتبه بسیار پایین قرار می‌گیرد.



افغانستان سرزمینی قوم‌گرا است و فرهنگ و نظام قبیله‌ای بر آن حاکم است. سیستم قبیله‌ای، اقوام و گروه‌های مردم را از یکدیگر جدا کرده و گاهی رودر روی هم قرار داده است. در این سیستم قومی، حکومت مرکزی هیچ‌گاه از اقتدار کافی برخوردار نبوده و بر سراسر کشور کنترل نداشته است. نفوذ دولت‌ها عمدتاً محدود به کابل (پایتخت) می‌شده و شهرها و ولایات در کنترل و اداره زمین‌داران محلی و رؤسای قبایل بوده است. دولت‌های موفق دولت‌هایی بوده که توفیق متحد ساختن این قبایل را داشته‌اند.

قانون اساسی و امنیت و نظم عمومی هیچ‌وقت کافی و کامل نبوده است؛ زیرا توسعه قانون اساسی و توسعه دولت مرکزی و اقتدار آن، با استقلال داخلی قبایل و گروه‌های قومی در تعارض و تضاد بوده است. از یک سو اقوام و قبایل در صدد استقلال و آزادی عمل خود بوده و از سوی دیگر دولت‌های مرکزی هم در اندیشه تثبیت اقتدار و حاکمیت خود بر جامعه، لذا اقوام و قبایل با دولت همواره در جنگ و ستیز بوده‌اند، در این ستیزه‌ها بعضی دولت‌ها و اقوام خصومت و وحشی‌گری را به حد افراط رسانده‌اند. (علی‌آبادی، ۱۳۷۲: ۵۳)

۱-۵. فرهنگ قانون‌گریزی و از بین رفتن حس دینی

با توجه به اینکه بخش قابل توجهی از قوانین، باید از طرف مردم رعایت و اجرا شود، می‌توان تصور فرهنگ عمومی مردم را نسبت به قانون، شاخص مهمی در بحث حاکمیت یا عدم حاکمیت قانون دانست. این عقیده که مردم یک قانون را تا چه حد متضمن نظم و عدالت می‌دانند، قانون را درونی کرده و اجرا می‌کنند، در واقع می‌توان گفت که حق قضاوت نهایی مردم را نسبت به خوب یا بد بودن قوانین نمی‌توان از آنان گرفت. در صورتی که بین مردم قضاوت نسبت به حقوق و قانون وجود نداشته باشد، طبعاً حقوق دیگری را قبول خواهند داشت. تصور مردم نسبت به مشروعیت قدرت مرجع تقنینی نیز تأثیر تعیین‌کننده‌ای در تصور عمومی نسبت به رعایت یا عدم رعایت قانون دارد. اگر خاستگاه هر دو عنصر حکومت و حقوق به منشأ واحدی (همان فرهنگ و خواست عمومی) برگردد، حق و قانون ماهیت مردم‌سالار پیدا کند،

انتظار می‌رود که دیدگاه مردم نیز به رعایت قانون مثبت شود.

البته این موضوع اندکی پیچیده‌تر از آن است که در ابتدا به نظر می‌رسد، به‌ویژه در جامعه چون افغانستان، زیرا وجود فرهنگ نظام تقلب در افغانستان و رسوب این فرهنگ در جامعه افغانستانی، حتی اگر ماهیت قانون موجود عادلانه و ماهیت قدرت موجود مردم سالارانه شود، فرهنگ مذکور کماکان آثار خود را در گریز از قانون‌گریزی به‌جای می‌گذارد. در واقع فرهنگ عموم جامعه ما نسبت به حقوق می‌تواند همچنان مانعی در راه تحقق حاکمیت قانون عمل کند. (حسینی، ۱۳۹۰: ۶) این فرهنگ بحران هویت ملی را افزون‌تر می‌کند و یکی از عوامل عمده نبود حاکمیت قانون را می‌توان در فرهنگ قانون‌گریزی و نبود حس دینی جستجو کرد.

۲. چالش‌های اجتماعی

در این بخش درباره فساد و عوامل آن، فرهنگ معافیت، تبعیضات قومی، نقض قواعد حقوق بشری بحث خواهد شد.

۲-۱. فساد و عوامل آن در افغانستان

در کشورهای جهان سوم که افغانستان جز آن است، دامنه فساد و انواع آن باانگیزه و علل مختلف، گستردگی بیشتر دارد؛ زیرا عواملان برای تضمین آینده خویش با استفاده از عدم تطبیق قانون، خلای مدیریت، عدم مجازات و مکافات، ناکارآمد بودن ارگان‌های عدلی و قضایی، سطح پایین مشارکت مردم و تأثیر ناچیز مطبوعات و رسانه‌ها از یک جانب و کمبود پاسخگویی، شفافیت، خودکنترلی، آموزشی و غیره که فاکتورهای بازدارنده محسوب می‌شوند، با فکر آرام به انواع فساد مبادرت می‌ورزند. شایان‌ذکر است که فساد اداری در جاهایی که تعداد زیادی مردم مجبور به تماس با نهادهای ذی‌صلاح هستند، وجود دارد. فساد اداری بیش از هر چیز دیگر روند صلح و ثبات، بازسازی، توسعه و حاکمیت قانون را لطمه می‌زند، فساد اداری حالا نه تنها در ادارات دیگر دولتی که حتی در نظام عدلی و قضایی کشور ما هم گسترده شده است. با آنکه جامعه جهانی و دولت افغانستان خواهان بازسازی نظام عدلی و



قضایی کشور برای محور فساد بر مبنای مدل‌های کشورهای پیشرفته‌اند؛ اما عملکرد این نهاد واضح است که بستر حق و عدالت را به‌زودی نمی‌توان هموار دید و بدان دل‌خوش نمود.

از عوامل مهم فساد در افغانستان، نابرابری‌های شدید اقتصادی، الگوی مصرف نادرست، تفسیر نادرست از سرمایه‌داری، نبود آینده مطمئن، رقابت‌های تعصب‌آمیز، نبود ظرفیت در مصرف وجوه اختصاصی، ناکارایی در سیستم قضا، بی‌توجهی به نیازهای معیشتی کارمندان و نفوذ گسترده گروه‌های مافیایی اقتصادی است. به‌هرحال مشکل فساد در افغانستان را نمی‌توان به پایین بودن حقوق کارمندان خدمات عمومی، یا نبود شایسته‌سالاری محض نسبت داد. فساد اداری در سطوح پایین اداره عمومی مشکل در ناچیز بودن حقوق کارمندان و عدم موجودیت یک سیستم درست نظارتی است؛ اما فساد اقتصادی و مالی در سطوح کلان، به علاوه مافیایی بودن ماهیت فعالیت‌های اقتصادی، ترکیب از عوامل گوناگون در آن دخیل است.

۲-۲. فرهنگ معافیت

فرهنگ معافیت یکی از چالش‌های اساسی بر سر راه تأمین حقوق بشر است. همین مسئله سبب شده که حتی دستاوردهای کمی که به‌دست آمده، در راستای تعمیم عدالت در افغانستان به کار گرفته نشود. عدم تطبیق عدالت بر جرائم گذشته، سبب فرهنگ معافیت و ادامه بی‌عدالتی در یک کشور می‌شود و در صورتی که با جرائم گذشته برخورد جدی صورت نگیرد، فرهنگ معافیت ادامه پیدا می‌کند.

برای تأمین عدالت در کشور، باید به جرائم گذشته رسیدگی شود تا آینده بهتری برای نسل‌های بعدی مهیا شود. عدم تعقیب عدلی مرتکبین در گذشته و ادامه سوءاستفاده‌ها، مشروعیت نهادهای عدلی و قضایی افغانستان را به‌شدت لطمه زده و باعث سلب تدریجی اعتماد مردم به حاکمیت قانون شده است. نهایتاً این وضعیت راه را برای به‌وجود آمدن وضع موجود، هموار کرده است که در آن معافیت از مجازات، در حال گسترش است.

عواملی از قبیل نهادهایی که قانون را رعایت نمی‌کنند، به‌ویژه در مناطق روستایی

و جنگ‌زده، نفوذ جنگ‌سالاران، فرماندهان محلی، سایر زورمندان محلی و ناکامی در ایجاد فضای کار امن برای محاکم، قربانیان و شهود، استقلال و غیر جانب‌داری مقامات قضایی را همچنان زیر سؤال می‌برند. مکانیسم‌های سنتی حل اختلافات چون جرگه و شورای مردم، به‌خصوص در مناطق روستایی به‌طور وسیعی به این مکانیسم‌ها روی می‌آورند. این واقعیت تا حدودی ناشی از محدودیت در دسترسی به نهادهای رسمی و عدلی است. هرچند عناصر مطلوبی از قبیل انسجام اجتماعی و دسترسی به عدالت عرفی وجود دارد؛ اما در رابطه با طی مراحل قانونی در چنان مکانیسم‌ها به‌ویژه در قبال زنان، کودکان و گروه‌های آسیب‌پذیر، نگرانی‌های عمیقی وجود دارد.

۲-۳. تبعیضات قومی

تبعیض عبارت از هر نوع تمایز و محرومیت، محدودیت یا امتیازی که بر اساس نژاد، رنگ یا اصل و نسب یا منشأ ملی و قومی مبتنی بوده و هدف یا اثر آن از بین بردن یا در معرض تهدید و مخاطره قرار دادن شناسایی یا برخورداری یا استیفا مساوی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی یا در هر زمینه‌های دیگری از حیات عمومی باشد. (سید فاطمی، ۱۳۸۰: ۲۶۴) با مروری به تاریخ گذشته افغانستان، انواع تبعیض از قبیل تبعیض‌های قومی- نژادی، مذهبی، زبانی و غیره را می‌توان مشاهده نمود. (غبار، ۱۳۶۸: ۶۶۶-۶۷۱)

نظام حقوقی افغانستان، وجود اقوام مختلف را می‌پذیرد و بیان می‌کند که ملت افغانستان متشکل از تمام اقوام ساکن در افغانستان است و در آن تمام افراد از حقوق و تکالیف یکسان برخوردارند؛ اما وجود تبعیض‌های قومی و نژادی از سوی ساختار حکومتی، مانع تحقق اصل برابری گردیده و به همین دلیل اساسی نه‌تنها روی یک ملت واحد را به خود ندیده، بلکه شاهد تضادهای شدید درون قومیتی نیز بوده است. بنابراین دولت افغانستان باید از سیاست‌های سازمان‌یافته خویش در زمینه برتری یک قوم بر قوم دیگر خودداری کند. دولت باید سیاست‌های جبران‌ساز لازم را برای رفع تبعیض‌های قومی که در گذشته و حال صورت گرفته یا صورت می‌گیرد، اتخاذ نماید.



به عبارت دیگر دولت مکلف است که برای جبران‌سازی محرومیت‌های پیشین، سیاست‌های جانب‌دارانه را در تمام بخش‌ها نسبت به گروه‌هایی که در طول تاریخ به حقوق آن‌ها اجحاف شده است، اتخاذ نماید. دولت با ایفای تعهدات بین‌المللی خویش مانع تبعیض‌هایی گردد که زمینه نابرابری را میان اقوام، مساعد ساخته است و حقوق و آزادی‌های افراد را تحت الشعاع خویش قرار داده است. دولت افغانستان از ارائه گزارش‌های تبعیض‌آمیز ایجاد شده به کمیته‌های مربوطه حقوق بشری که عضو آن‌ها است، خودداری ننماید.

ساختار قومی و قبیله‌ای از یک‌سو و تعداد اقوام و مذاهب و تکثر زبان در کشور از سوی دیگر باعث شده که فعل و انفعالات ساختار سیاسی و گردش قدرت سیاسی در درون قوم و قبیله‌ای خاص انجام‌پذیر باشد. بر این اساس نظام سیاسی در این کشور به جای ارتباط با نظام اجتماعی بیشتر با زیر نظام‌های جمعیتی در قالب قوم و قبیله مرتبط بوده باشد. این امر باعث انسداد قدرت شده است و راه مشارکت سایر اقوام و شهروندان در قدرت را مسدود ساخته است. از آن زمان چنین مسائل اجتماعی باعث تنش‌های قومی و جنگ‌های داخلی در کشور گردیده است.

توجه به مسائل قومی در منظر نویسندگان و تصویب‌کنندگان قانون اساسی اهمیت بسزایی می‌یابد و این مهم در پیمان ملی درج می‌گردد و با درک این‌که افغانستان واحد و یکپارچه به اقوام و مردم این سرزمین تعلق دارد، به‌منظور تحکیم وحدت ملی و... به‌منظور تأسیس نظام متکی بر اراده مردم و دموکراسی به‌منظور ایجاد جامعه مدنی عاری از ظلم، استبداد، تبعیض و خشونت مبتنی بر قانونمندی، عدالت اجتماعی، حفظ کرامت و حقوق انسانی و تأمین آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم، این قانون اساسی را مطابق با واقعیت‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی کشور تصویب کرده است. با چنین رویکرد و نگرشی، قانون اساسی هر نوع تبعیض را مردود می‌شمارد.

۲-۴. نقض قواعد حقوق شهروندی

مهم‌ترین ابعاد نقض حقوق بشر را می‌توان در حوزه حقوق زنان و حقوق کودکان دید. نقض حقوق بشر حداقل در دوره تاریخی چهل‌ساله گذشته، یکی از دردناک‌ترین

چالش‌های اجتماعی بوده است. زنان در سرتاسر جهان به دلایل گوناگون مورد خشونت قرار می‌گیرند. عامل اصلی این خشونت، تسلط مردان بر سرنوشت زنان و اعمال قدرت مردان بر اساس ساختار نابرابر اجتماعی و فرهنگ و ارزش‌های مردسالارانه است. بر اساس ارزش‌های فرهنگ و آموزه‌های مردسالارانه، به زنان به‌عنوان جنس دوم و پایین‌تر از مردان، نگاه می‌شود. این تلقی باعث می‌شود که خشونت علیه زنان مشروعیت یابد و توجیه شود. کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، حقوق زیر را برای زنان بدون تبعیض مورد حمایت قرار داده است:

۱. حمایت در برابر قانون بدون تبعیض
۲. دسترسی به تعلیم و تربیه
۳. دسترسی به تأمین خدمات اجتماعی
۴. دسترسی به عدالت در محاکم
۵. دسترسی در تشکیل خانواده
۶. دسترسی در حفظ تابعیت و نام خانوادگی.^۱

یکی از انواع خشونت‌ها علیه زنان، خشونت خانوادگی است. خشونت خانوادگی در محیط خانه که اساساً باید یک محیط امن و آرام باشد، اتفاق می‌افتد. عامل خشونت نیز یکی از اعضای خانواده زن است. خشونت خانوادگی شامل خشونت‌های فیزیکی و رفتاری می‌شود. ضرب و شتم، تجاوز و دشنام دادن و بدرفتاری، ازدواج اجباری و انزوای اجباری از رایج‌ترین موردهای خشونت خانوادگی علیه زنان در افغانستان است.

زنان در برابر قانون از نگاه نوشتاری در متن قانون با مردان یکسان تلقی شده‌اند؛ اما رسم و رواج‌های بومی مسلط بر محیط خانوادگی و حوزه زندگی تبعیض به ایشان را نشان می‌دهد. زنان افغانستان در تعلیم و تربیه دسترسی ندارند. در تعیین ازدواج و سایر آزادی‌های مدنی، نقشی ندارند که موارد فوق‌الذکر بنا بر مسلط بودن وضعیت

1. Convention on the Elimination of all Forms of Discrimination Against women, UN, G. A., Res. 34/180 of 18 Dec. 1979, Article 2.



بومی در جامعه چالش‌هایی را در عدم اجرای حقوق بشری زنان به وجود آورده است. زنان از خانه تا اجتماع با گونه‌های مختلفی از خشونت مواجه‌اند. قتل، تجاوز، ضرب و جرح، محاکمه صحرایی و مجازات خودسرانه و خلاف کرامت انسانی، توهین، محرومیت از میراث، ازدواج‌های اجباری و غیره از رایج‌ترین انواع خشونت است که در قبال زنان و دختران روا داشته می‌شود؛ اما این خشونت‌ها زمانی دردناک‌تر می‌شود که عاملان و مرتکبان آن، به صورت قاطعانه مورد پیگرد قانونی و مجازات قرار نمی‌گیرند، بلکه معافیت حاصل می‌کنند. (سمر، ۱۳۹۴: ۲۱ قوس) بنابراین وضعیت حقوق بشری زنان در افغانستان نگران‌کننده است. نقض گسترده حقوق زنان و خشونت علیه آنان در این کشور، به عوامل مختلف اجتماعی بستگی دارد. ساختار اجتماعی مردانه، فرهنگ و ارزش‌های مردسالارانه که زن را ناتوان و عاجز تلقی می‌کنند و ذهنیت بدبینانه‌ای که نسبت به زنان در آموزه‌های آن وجود دارد، نظام حقوقی و قضایی بیمار، وجود نارسایی و ضعف در ارگان پلیس که باعث اعمال خشونت و سوءاستفاده اخلاقی و جنسی از زنانی که شکایت می‌کنند و در بازداشت پلیس قرار می‌گیرند، سطح پایین دانش عمومی زنان، وابستگی اقتصادی زنان به مردان و فرهنگ معافیت از جمله عوامل افزایش خشونت علیه زنان در افغانستان است. چالش‌های نقض حقوق بشری در افغانستان نه تنها در قسمت زنان وجود دارد، بلکه در کودکان و مردان هم موجودیت خود را نمایان ساخته است. امروز ۹۹٪ کودکان افغانستان از حقوق مدنی خود محروم و به تعلیم و تربیه به صورت کل دسترسی ندارند و به کارهای اجباری برخلاف موازین و مقررات کاری بین‌المللی و قانون کار حاکم بر جامعه افغانستانی گماشته می‌شوند، به تکدی‌گری (گدایی) یا پاک نمودن شیشه‌های ماشین‌ها در معابر و خیابان‌های عمومی روی می‌آورند و همچنان برای تأمین منابع اقتصادی به کارهای شاقه گرفته می‌شوند. (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۸۸)

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

افغانستان جزء کشورهای بی‌شمار می‌رود که در گرداب ضعف مدیریت و فساد اداری دست و پا می‌زند. علیرغم تلاش‌هایی که در برخی از دوره‌ها، برای جلوگیری از آن صورت گرفته؛ اما به نسبت موجودیت و ادامه جنگ از چند دهه و عدم برخورد قاطع حکومت‌ها، فساد اداری بیش از پیش گسترش یافته و افغانستان را در زمره کشورهای عقب‌مانده قرار داده است.

نبود سواد کافی باعث می‌شود که کار درست برای افراد جامعه موجود نباشد. لذا بسیاری از روی مجبوری، به طرف کارهای غیر مشروع و ارتکاب جرائم مختلف روی می‌آورند. نبود حاکمیت قانون هم منجر به ایجاد فساد اداری می‌گردد؛ زیرا وقتی که اکثر افراد جامعه بی‌سواد باشند، قانون توسط افراد اجرا نمی‌گردد. چراکه مردم مفهوم کاربردی قانون را نمی‌دانند و به آن جنبه الزامی نمی‌دهند و از حقوق خود آگاهی نداشته و به فساد روی می‌آورند. به عبارت دیگر وقتی در جامعه افراد بی‌سواد باشند، به مفهوم قانون پی نمی‌برند و حقوق خود را نمی‌شناسند. در این حالت‌ها مقامات اداری، قانون ساخته شده قدرت حاکمه را تطبیق نکرده، بلکه به قوانین خود ارجحیت می‌دهند و افراد را فریب داده با استفاده از ناهمپی و عدم درک آن، دست به انواع متفاوت فساد اداری از جمله رشوه می‌زنند.

برای مبارزه با خشونت علیه زنان و محو این پدیده شوم، در ابتدا باید مبارزه با خشونت‌های خانوادگی صورت گیرد و نظام خانوادگی از حالت مردسالارانه آن بیرون شود و در درون خانواده‌ها جایگاه انسانی زنان تثبیت گردد. دیدگاه خشونت‌آمیز نسبت به زنان در درون خانواده‌ها شکل می‌گیرد و بعداً صورت اجتماعی به خود می‌گیرد. در صورتی که این پدیده در درون خانواده‌ها از بین برده شود و نگاه مردان افغانستان به زنان، انسانی گردد، خشونت در جامعه و در فضای بیرون از خانه نیز به صورت چشمگیر کاهش خواهد یافت.

خشونت در درون خانواده‌های افغانستان در صورتی از بین خواهد رفت که در این راستا آگاهی‌دهی درست و لازم صورت گیرد، حقوق زنان در گام اول به خودشان و در



گام دوم به مردان فهمانده شود. بسیاری از زنان افغانستان از حقوقشان آگاهی ندارند و این امر باعث می‌شود که آن‌ها به تحمل خشونت از سوی مردان، تن بدهند. از سوی دیگر قانون منع خشونت علیه زنان باید صورت عملی به خود بگیرد و تطبیق شود. تطبیق قانون روی کسانی که متهم به خشونت علیه زنان شده‌اند، نوعی ترس بازدارنده را در ذهن مردان افغانستان ایجاد خواهد کرد و خشونت علیه زنان را نیز کاهش خواهد داد.

با فعال‌سازی ظرفیت‌های بالقوه احزاب، جامعه مدنی و سازمان‌های غیردولتی می‌توانند بر ساختار قضایی و بهبود نظام حقوقی، آگاهی‌بخشی درباره نظام ملی و بین‌المللی، تقویت مشارکت شهروندان در موضوعات شهروندی، نهادهای دانشگاهی و نهادهای آموزشی، نظارت بر رعایت حقوق بشر و آزادی‌های مدنی در قوه قضائیه، تقویت جایگاه مجلس شورای ملی، نظارت بر اعمال قوه مجریه برخوردار باشد.

برای این چالش (خشونت علیه زنان) چند راهکار به نظر می‌رسد:

۱. فرهنگ‌سازی: باید فرهنگ سنتی و ناپسند مروج در جامعه از بین رفته و فرهنگ درستی حاکم شود. محو سنت مردسالاری مهم‌ترین کار در این زمینه است.
۲. تطبیق قانون: باید به صورت کاملاً عادلانه قوانین در تمامی نقاط کشور تطبیق گردد که نقش اساسی را در این زمینه، نهادهای قضایی و مجریان قانون دارند.
۳. پیگیری عاملان: عاملان و مرتکبین خشونت‌ها باید مورد پیگرد قانون قرار گرفته و به جزای اعمالشان برسند تا برای سایر افراد عبرت‌انگیز باشد.

در نهایت به منظور تأمین بهتر حقوق بشر در افغانستان، پیشنهادات ذیل ارائه می‌گردد:

۱. استفاده از نقش روشنفکران جامعه در امر درک و تحلیل مسائل حقوق بشر؛
۲. ایجاد همبستگی و ارتباط ناگسستگی دولت با مردم از طریق تفاهم؛
۳. برگزاری کارگاه‌ها در مورد مطابقت حقوق اساسی شهروندی در قوانین داخلی و میثاق‌های بین‌المللی؛
۴. برگزاری کارگاه‌ها با نمایندگان ارگان‌های پلیسی، سارنوالی‌ها و محاکم به منظور جلوگیری

از نقض حقوق بشری؛

۵. وضع قوانین جدید و تعدیل برخی از قوانین موجود؛
۶. ایجاد دیوان عدالت، برای رسیدگی به موارد نقض حقوق و آزادی‌های اساسی افراد از طرف کارکنان و موظفین خدمات عامه یا خود ادارات و نهادهای دولتی و رسیدگی مؤثر به آن‌ها به تأسیس یک دادگاه یا دیوان عدالت نیاز مبرم وجود دارد.
۷. بالا بردن سطح دانش و افکار عامه نسبت به حقوق و امتیازات اجتماعی و فردی شهروندان به خصوص جایگاه و موقعیت حقوقی زنان در روابط خانوادگی و اجتماعی.
۸. ایجاد راهکارهای مؤثر برای مبارزه با حاکمیت عرف و عنعنات خرافی که حقوق بشر را متضرر ساخته است.
۹. بالا بردن میزان آگاهی و دانش مسلکی پلیس و نیروهای امنیتی در زمینه آموزش معیارهای حقوق بشر جهت تقویت روحیه مسئولیت‌پذیری و احترام به حقوق بشر.
۱۰. برجسته شدن نقش مهم و مثبت نهادهای مدنی و غیردولتی جهت آموزش و آگاهی دادن جمعی در امر پیشگیری از فساد.

فهرست منابع

الف. کتاب‌ها

۱. حسینی، سیدعلی، (۱۳۹۰)، حاکمیت قانون در نظام حقوقی افغانستان، کابل: انتشارات سعید.
۲. سید فاطمی، سید محمد قاری، (۱۳۹۰)، حقوق بشر در جهان معاصر، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی.
۳. سیسک، تیموئی دی، (۱۳۷۹)، تقسیم قدرت و میانجیگری بین المللی در منازعات قومی، (ترجمه: مجتبی عطارزاده)، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.
۴. علی آبادی، علی رضا، (۱۳۷۲)، افغانستان، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۵. غبار، میر غلام محمد، (۱۳۶۸)، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران: نشر انقلاب.
۶. هاشمی، سید محمد، (۱۳۸۴)، حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، میزان، تهران.

ب) مقاله‌ها و پایان نامه‌ها

۷. سمر، سیما، (۱۳۹۴). حقوق بشر چالش‌ها و راهکارها، روزنامه ۸ صبح ۲۱ قوس.
۸. عطایی، حمیدالله، (۱۳۸۸)، افغانستان و حقوق بشر، سایت نشراتی، کابل، شماره ۱۴.

ج) قوانین ملی و اسناد بین المللی

۹. اعلامیه ۱۹۴۹ راجع به حقوق و وظایف دولت‌ها
۱۰. قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، منتشره جریده رسمی، شماره ۸۱۸، سال ۱۳۸۲.
۱۱. قانون کار جمهوری اسلامی افغانستان، منتشره جریده رسمی، شماره ۹۱۴، سال ۱۳۸۵.
۱۲. قانون مبارزه با فساد اداری
۱۳. میثاق مبارزه با فساد اداری



د. منابع انگلیس

14. Buergenthal, International Human Rights, west publication co, U.S.A, 1995., Lauter Pacht, International Law and Human Rights, USA.stern and sons, 1986, Meron, T, Human Rights in International Law, clarendon press, oxford, 1991.
15. Barfield, Tomas, Afghanistan: A Cultural and plitical History, Princeton University pess, new jersey 2010.
16. Convention on the Elimination of all Forms of Discrimination Against women, UN, G. A., Res. 34/180 of 18 Dec. 1979, Article 2.